

Classification of Harmful Educational Practices Based on Shahid Motahhari's Theory of the Perfect Human

Meysam Sedaghatzadeh 

Assistant Professor, Department of Culture and Education, Imam Sadiq University,
Tehran, Iran. me.sedaghat@isu.ac.ir

Abstract

One of the essential needs of any civilization is human education, and every educational system requires a theory. Educational theories are shaped by specific philosophical perspectives, which negate other theories of education based on their philosophical foundations. In this regard, the present study aims to address the question: what are the types of incorrect and harmful educational practices in the path toward developing the perfect human, and how can they be classified? The study focuses on Shahid Motahhari's significant role in contemporary Islamic theorization. To this end, all of Shahid Motahhari's works were analyzed using a qualitative analytical method. The findings reveal that in the process of educating the perfect human, four types of harmful educational practices may occur: Non-human education, which deviates from innate human tendencies (fitrah), leading to individuals conforming to the desires of the educator rather than aligning with their creation. Incomplete education, which focuses only on certain aspects of human existence rather than a comprehensive approach. Unhealthy education, which lacks balance, ultimately producing a caricature-like personality. Imperfect education, which results in a model of human development that falls short of achieving true perfection.

Keywords: Perfect human, education, Shahid Motahhari, fitrah, intellect, theory of the perfect human, human perfection.

Received: 2024/03/01 ; **Revised:** 2024/08/14 ; **Accepted:** 2024/10/16 ; **Published online:** 2024/12/23

Cite this article: Sedaghatzadeh, M. (2024). Classification of Harmful Educational Practices Based on Shahid Motahhari's Theory of the Perfect Human. *Research Quarterly of Islamic Education and Training*, 5(4), p. 7-24. <https://doi.org/10.22034/RIET.2024.15931.1233>

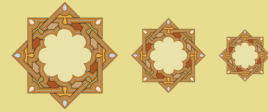
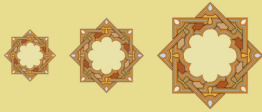
Publisher: Farhangian University

© the authors

<http://tarbiatmaaref.cfu.ac.ir/>

Article type: Research Article





طبقه‌بندی تربیت‌های آسیب‌زا، مبتنی بر نظریه انسان کامل شهید مطهری

میثم صداقت‌زاده 

استادیار، گروه فرهنگ و تربیت، دانشگاه امام صادق(ع)، تهران، ایران. me.sedaghat@isu.ac.ir

چکیده

از اصلی‌ترین نیازهای هر تمدن، تربیت انسان است و هر نظام تربیتی نیازمند نظریه است. نظریه‌های تربیتی نیز بر مبنای نگاه‌های فلسفی مشخصی شکل می‌گیرند و مبتنی بر آن مبنای فلسفی، اندیشه‌ها و الگوهای تربیت دیگر را نفی می‌کند. در این راستا، پژوهش حاضر درصدد است با توجه به جایگاه مهم شهید مطهری در نظریه‌پردازی اسلامی معاصر، به این پرسش پاسخ دهد که در مسیر تربیت انسان کامل، تربیت‌های نادرست و آسیب‌زا چه نوع تربیت‌هایی هستند و چگونه می‌توان آن‌ها را طبقه‌بندی نمود؟ برای این منظور، همه آثار شهید مطهری با روش تحلیلی کیفی مورد بررسی قرار گرفتند. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که در فرایند تربیت انسان کامل چهار نوع تربیت آسیب‌زا ممکن است رخ دهد: تربیت غیرانسانی که راهی غیر از تربیت در مسیر فطرت را در پیش می‌گیرد و انسان تربیت شده به‌جای تطابق با خلقت خود با خواسته‌های مربی همسانی دارد؛ تربیت انسان ناتمام در مقابل تربیت همه‌جانبه که فقط به بخشی از ابعاد وجودی انسان توجه می‌کند؛ تربیت ناسالم در مقابل تربیت متوازن که در نهایت شخصیتی کاریکاتوری را به ارمغان خواهد آورد، و در نهایت تربیت ناکامل در مقابل تربیت کامل که ثمره آن تربیت ماکتی از انسان بوده که از طی مسیر کمال بازمانده است.

کلیدواژه‌ها: انسان کامل، تربیت، شهید مطهری، فطرت، عقل، نظریه انسان کامل، کمال انسان.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۱۱؛ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۵/۲۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۲۵؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۱۰/۰۳
استناد به این مقاله: صداقت‌زاده، میثم (۱۴۰۳). طبقه‌بندی تربیت‌های آسیب‌زا، مبتنی بر نظریه انسان کامل شهید مطهری. پژوهش در آموزش

معارف و تربیت اسلامی، ۵(۴)، ص ۷-۲۴. <https://doi.org/10.22034/RIET.2024.15931.1233>



۱. مقدمه

براساس نظریه فطرت در اندیشه شهید مطهری، تربیت انسان، ساختن چیزی غیر از آنچه خداوند در استعداد بشر قرار داده، نیست. تربیت یعنی شکوفا کردن همه استعداد‌های انسان در حد اعلاء و به صورت متوازن. در چنین فرآیندی، انسان تربیت‌یافته اسلامی شکل می‌گیرد. خداوند انسان را در طول حیات خود با سختی‌ها و نعمت‌ها می‌آزماید تا به کمال مطلوب خود دست یابد. لذا، هدف از تشریح دین و ارسال رسل، هدایت انسان برای نیل به این کمال و کسب متوازن همه کمالات است. انسان دارای مراتب مختلفی چون مادی، طبیعی، غریزی، فطری، بدنی، مثالی و عقلی است (رامشت و صداقت‌زاده، ۱۴۰۲). هر اندیشمند و مکتبی به گونه‌ای خاص به شناسایی انسان پرداخته است؛ یکی او را حیوان اجتماعی و دیگری حیوان به کار گیرنده سمبل (نماد) و آن یکی حیوان ابزارساز و یا حیوان متفکر و سخنگو تعریف می‌کند (ادیبی، ۱۳۵۶، ص ۷). در واقع طرز تلقی از هستی و نوع جهان‌بینی در بروز این اختلاف‌ها بی‌تأثیر نیست؛ از طرفی، بی‌تردید نگاه به انسان از زاویه توصیف و تبیین وی به هر روشی و براساس هر جهان‌بینی، یک نوع رویکرد خاص در شناخت انسان است که به شناخت توصیفی آن می‌پردازد. اما در کنار بیان چیستی انسان و تبیین صفات و ویژگی‌ها، کشش‌ها و کنش‌ها و انگیزه‌های نهفته در وجود او، دیدگاه دیگری نیز مدنظر انسان‌شناسان بوده است؛ و آن بیان باید‌ها و نبایدها در مورد انسان می‌باشد. اینکه انسان چگونه باید باشد و انسان مطلوب و کامل کیست؟ به بیان دیگر آن انگیزه و گرایش ذاتی به کمال و تعالی که در جان آدمی ریشه دارد و وی را به شناخت توصیفی خویش فرامی‌خواند، او را به سمت شناخت باید‌ها و نبایدهای انسانی و آگاهی از انسانی که الگو و معیار وی باشد، یعنی انسان کامل می‌کشاند.

به عبارتی، میل به کمال و دوری از نقص و ضعف و رذالت، از درون، آدمی را متوجه یافتن الگوی مطلوب و معیاری ایده‌آل می‌سازد. از این‌رو در تمام فرهنگ‌ها و مکاتب فکری و فلسفی و آیین‌ها و مذاهب و ادیان، ردپایی از انسان کامل مشاهده می‌شود (نصری، ۱۳۷۱، ص ۱۵). در این میان، برخی از انسان مطلوب سخن گفته‌اند و برخی از انسان کامل. برای نمونه بایزید بسطامی از انسان کامل تام می‌گوید که عارف پس از فنای در ذات الهی به این مقام می‌رسد (آذربایجانی، ۱۳۷۵). محیی‌الدین ابن عربی نیز اصولاً هر فصل از فصوص‌الحکم خود را مشتمل بر بحث در مورد یکی از انبیاء یا انسان‌های کامل قرار داده است، و نیز در سایر آثار خود خصوصاً «فتوحات مکیه» اصطلاح انسان کامل را به کار می‌برد. انسان کامل کسی است که به نظر عرفا به عالی‌ترین مقامات معنوی رسیده، جامع جمیع عوالم الهیه و کونیه گردیده است، مظهر تمام‌نمای همه صفات و کمالات الهیه و بالأخره خلیفه خداوند بر روی زمین و حجت اوست (جرجانی و ابن عربی، ۱۳۷۰، ص ۱۷). عزیزالدین نسفی نیز چنین تعبیر می‌کند:

«انسان کامل آن است که در شریعت و طریقت و حقیقت تمام باشد. انسان کامل، انسانی است که چهار چیز را به حد کمال خود می‌رساند: اقوال نیک، افعال نیک، اخلاق نیک و معارف» (نسفی، ۱۳۸۴، ص ۷۴). از نظر آیت‌الله جوادی‌آملی نیز انسان کامل کسی است که مراحل تجرد برزخی و عقلی را گذرانده و به تجرد تام عقلی برسد؛ زیرا اشراف علمی و تسلط عینی دارد و در علم و عمل از آگاهی کامل برخوردار است (جوادی‌آملی، ۱۳۸۵، ص ۳۰۱).

از منظر روانشناسان نیز انسان مطلوب یا انسان کامل تعاریفی دارد. برای نمونه راجرز^۱ در نظریه خود، انسان کامل را اینگونه توصیف می‌کند: «اگر آدم‌ها بتوانند از فرآیند ارزش‌گذاری ارگانیک‌سازی به‌طور کامل استفاده کنند، کمال و حرکت به سوی تحقق ظرفیت‌های بالقوه را تجربه خواهند کرد و چنین آدم‌هایی می‌روند تا اشخاص تمام و کمالی شوند» (رایکمن^۲، ۱۳۹۳). به نظر مازلو^۳، نیاز خودشکوفایی که در آخرین مرحله از تربیت انسان کامل تعریف می‌شود، به کمال رساندن خود، تحقق بخشیدن به تمام استعدادها و میل به خلاق شدن به تمام معنی است (مازلو، ۱۳۶۷). افرادی که به سطح خودشکوفایی رسیده‌اند، انسان کامل می‌شوند و نیازهایی را ارضاء می‌کنند که دیگران صرفاً نگاهی اجمالی به آن‌ها می‌اندازند یا اصلاً توجهی به آن‌ها ندارند؛ یعنی نیازهای انسانی اساسی خود را ابراز می‌کنند و اجازه نمی‌دهند فرهنگ، آنها را سرکوب کند. این نیاز به معنای تکمیل همه جنبه‌های هویت یک فرد است (فیست و همکاران، ۱۳۹۰، ص ۵۶۹). انسان مطلوب از نظر گوردون آلپورت^۴ نیز انسان بالغ یا پخته و رسیده است (آلپورت، ۱۹۵۵). اریک فروم^۵ نیز انسان مطلوب را انسان بارور یا مولد می‌داند (زینتی، ۱۳۸۹). از نظر یونگ نیز انسان مطلوب، انسان فردیت‌یافته است (یونگ، ۱۹۶۱). در نهایت ویکتور فرانکل^۶ نیز انسان مطلوب را انسان از خود فرارونده یا دارای معنا معرفی می‌کند (زینتی، ۱۳۸۹).

انسان تربیت‌یافته اسلام، انسانی است که بالاترین مرتبه وجودی خود که همان فطرت، عقل یا روح است را بر مراتب پایینی خود مسلط کند تا شخصیتش را به‌گونه‌ای سامان دهد که همه ابعاد وجودی حق خود را دریافت کرده و به حق دیگران تجاوز نکند. این تسلط، هم در حوزه نظری و ادراکات، و هم در حوزه عملی و گرایش‌ها باید صورت گیرد. انسان کاملی که روابط درونی خود را به خوبی تنظیم کرده و نفس

1. Rogers
2. Ryckman
3. Maslow
4. Gordon Allport
5. Erich Fromm
6. Viktor Frankl

لوازمه و مطمئنه او بر نفس اماره‌اش غلبه یافته است، ارتباطی عادلانه با بیرون از خود برقرار خواهد کرد. طبیعت با چنین انسانی سازگار خواهد بود و او نیز رفتاری سالم با طبیعت خواهد داشت. همچنین در رابطه با انسان‌های دیگر تعامل شایسته‌ای میان انسان متکامل با مردم شکل می‌گیرد و این ارتباط صحیح اجتماعی و خانوادگی نیز به تکامل انسان کمک خواهد کرد. مجموع این روابط صحیح در نهایت به رابطه درست انسان با خداوند ختم خواهد شد.

در موضوع پژوهش حاضر، تحقیق مستقلی دال بر تربیت‌های آسیب‌زا در مسیر تربیت انسان کامل یافت نشد. اما آسیب‌های موجود در مسیر تربیت دینی مورد توجه برخی پژوهشگران بوده است، از جمله، دلبری (۱۳۹۰) در پژوهشی با عنوان «آسیب‌شناسی تربیت دینی از دیدگاه شهید بهشتی» ضمن تبیین مدل تربیتی ایشان، به بررسی آسیب‌های تربیت دینی از منظر وی پرداخته است. از نظر شهید بهشتی مهم‌ترین عوامل مؤثر در تربیت ذیل چهار حوزه زمینه‌ها، منابع و محتوا، مربیان، اصول و روش‌ها تعریف شده که در فرایند تربیت ذیل هر یک از این حوزه‌ها، آسیب‌هایی قابل شناسایی است. به عنوان نمونه، در حوزه زمینه‌ها می‌توان به بی‌توجهی به الگو بودن والدین و در حوزه منابع و محتوا حذف عقل از منابع شناخت، اشاره کرد. مطابقت نداشتن قول و فعل نیز از آسیب‌های حوزه مربیان و در نهایت تأکید بر دعوت زبانی به جای عملی در میان روش‌ها، برخی از آسیب‌های مهم در حوزه اصول و روش‌ها می‌باشند.

کاوایانی و نوروزی (۱۳۹۷) در پژوهشی با عنوان «آسیب‌شناسی تربیت دینی در حیطه خانوادگی از منظر نهج‌البلاغه» به کشف و تحلیل انحرافات فکری و رفتار متولیان تربیت از منظر نهج‌البلاغه پرداخته‌اند. آنها توجه به سن مخاطب، موقعیت‌های متفاوت زمان و مکانی فرزند را از عوامل مهم در اجتناب از آسیب‌های تربیتی در کلام امیرالمؤمنین (ع) برمی‌شمارند. رامشت و صداقت‌زاده (۱۴۰۱) نیز در پژوهشی با عنوان «تحلیل شخصیت‌های حاصل از عدم شکل‌گیری صحیح چرخه ظاهر و باطن در تربیت دینی مبتنی بر اندیشه شهید مطهری»، به بررسی چگونگی رابطه چرخه ظاهر و باطن در فرایند تربیت از منظر شهید مطهری پرداخته و شخصیت‌های حاصل از نقص در چرخه ظاهر و باطن را تبیین و بررسی کرده است. در نهایت نیز سه قسم شخصیت ظاهرگرا، شخصیت باطن‌گرا و شخصیت دوگانه را معرفی می‌کنند.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، پژوهش‌های انجام شده عمدتاً ناظر به آسیب‌های تربیت دینی صورت گرفته است. از این‌رو، پژوهش حاضر تربیت‌های آسیب‌زایی که در مسیر تربیت انسان کامل وجود دارد را مورد بررسی قرار می‌دهد. در اندیشه شهید مطهری نیز عباد محض، زاهد محض، مجاهد، آزاده، عاشق محض و انسان عاقل محض، هیچ‌کدام انسان کامل نیستند. انسان تربیت‌یافته و کامل انسانی است

که همه ارزش‌ها در او به حد اعلاء و هماهنگ با یکدیگر رشد کرده باشد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۳، ص ۱۱۹). حین انجام فرایند تربیت چنین انسان کاملی ممکن است به طرق مختلف اختلالات و انحرافات رخ دهد که منجر به تربیت شخصیت‌هایی شود که دچار آسیب هستند و با انسان کامل فاصله دارند. فرآیند تربیت انسان، چیزی جز کسب تدریجی کمالات انسانی نیست. انسانی که دارای چنین کمالاتی است، انسان کامل و کسی که فاقد این کمالات یا بخشی از آن است، انسان ناقص خوانده می‌شود. هر مکتبی برای ساختن انسان مطلوب خود ایده‌ای دارد و برای رسیدن به این ایده‌آل روش‌هایی در نظر می‌گیرد. از این‌رو، پژوهش حاضر ضمن معرفی انسان کامل به‌عنوان انسان مطوب از نظر اسلام، به بررسی انواع تربیت‌هایی که در مسیر تربیت انسان مطلوب، به تربیت انسان کامل ختم نمی‌شوند، می‌پردازد.

۲. روش پژوهش

روش پژوهش حاضر از نوع تحلیل کیفی است. برای انجام این پژوهش، کلیه منابع و مراجع مرتبط با آراء و اندیشه‌های فلسفی - تربیتی استاد مطهری با روش تحلیل متن مورد بررسی قرار گرفته و نمونه‌برداری انجام نشده است. اطلاعات مورد نیاز با شیوه کتابخانه‌ای جمع‌آوری و با استفاده از ابزار فیش‌برداری با ذکر دقیق منبع، اطلاعات گردآوری شده با نظم منطقی دسته‌بندی و در راستای پرسش پژوهش مورد بررسی محتوایی قرار گرفته‌اند.

۳. یافته‌ها

۳-۱. تربیت‌های آسیب‌زا

در اندیشه شهید مطهری هیچ انسانی در بدو تولد کامل به دنیا نمی‌آید و امکان ندارد کامل به دنیا بیاید (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۷، ص ۴۸۸). هر انسانی، انسان بالقوه بوده و انسان بالفعل آن است که آن ارزش‌های انسانی در او رشد و کمال پیدا کرده است (همان، ص ۱۵۱). از اینجا مفهوم کمال فهمیده می‌شود. کمال و مزیت وجودی هر پدیده و آفریده‌ای آن چیزهایی است که با ساختمان ویژه و غرایز وجودی وی وفق بدهد و همین که این توافق را از دست داد، از ارزش واقعی خود افتاده و تنها نامی از کمال خواهد داشت (همان، ج ۶، ص ۹۲۶). به عبارت دیگر، کلمه کمال در جایی گفته می‌شود که یک استعداد طبیعی در یک شیء وجود داشته باشد و این استعداد امکان این را که به فعلیت برسد دارا باشد. هر مرحله فعلیت نسبت به مرحله امکان قبلی کمال است؛ چون همان است که به مرحله وجود و واقعیت می‌رسد. یعنی قبل از این به صورت نهان در شیء وجود دارد و در این مرحله به فعلیت می‌رسد (همان، ج ۱۵، ص ۲۱۶). دیدن برای چشم، و شنیدن برای گوش کمال است و این مطلب در مورد همه قوا و استعدادهای انسان صادق است. یا

مثلاً لذت بردن در مراحل حیوانی، کمال است. قوه شهوانی هر قدر رشد کند، برای خود آن قوه کمال است. با این حال قوای وجودی انسان محدود به همین قوای حیوانی نیست؛ و اگر انسانی تمام قوای حیوانی در او رشد کافی پیدا کرده باشد، یک حیوان کامل است. ولی اگر او ناقص در نظر گرفته شود، از آن جهت است که یک سلسله استعدادهای عالی انسانی در او توسعه نیافته است (همان، ج ۷، ص ۳۶۲).

انسان موجودی است مرکب از آنچه در فرشتگان وجود دارد و آنچه در خاکیان موجود است؛ هم ملکوتی است و هم مَلکی، هم علوی است و هم سفلی. پس، انسان کامل همچنان که با یک حیوان کامل مثلاً با یک اسب در حد اعلی و ایده‌آل و به حد کمال رسیده، متفاوت است، با یک فرشته کامل نیز متفاوت است (همان، ج ۲۳، ص ۱۱۰-۱۱۱). در تربیت اسلامی هیچ‌کدام از این استعدادها و نیازها نباید به صورت مهمل و معلق رها شود. اگر انسان بعضی از قوا را سیر کند و بعضی را گرسنه بگذارد، آن قوای گرسنه علیه قوای سیر طغیان و قیام می‌کنند و وجود این آدم را خراب می‌کند. اینکه اسلام می‌گوید حقوق تمام قوا و نیروها را ادا کنید و پردازید، برای همین است. می‌گوید تو می‌گویی روح دارم، جسم هم دارم. روح تو حق دارد، جسم تو هم حق دارد. می‌گویی من غریزه دینی دارم، احساس عبادت در من است، شهوت هم در من است. می‌گوید حق هر دو را باید بدهی، نه اینکه یکی را فدای دیگری بکنی. خیال نکنی که اگر از ناحیه شهوات نفسانی و جسمانی بکاهی و دائم به عبادت پرداززی، آن قوای شهوانی تو را آرام می‌گذارد. خیر، بلکه طغیان می‌کند (همان، ج ۲۱، ص ۱۸۷).

اگر مطلق طلبی فطری انسان که در همه قوای او وجود دارد، به درستی هدایت نشود؛ هر قوه‌ای که قدرت بیشتری بیابد، به قوای دیگر تجاوز کرده و چهره‌ای نامتوازن و خطرناک از انسان خواهد ساخت. در واقع از یک سو هر نیرویی از نیروهای انسان حقی دارد که باید به آن داده شود و انسان وظیفه‌ای در قبال آن دارد (همان، ص ۲۳۲)؛ و از سوی دیگر باید توجه داشت که هیچ‌یک از این قوا تعدی به قوای دیگر ننمایند. بر این اساس خالق و مدبر انسان، پیامبران را فرستاده است تا برای تدبیر و تربیت این قوا، به شکوفایی قوه عقل انسان کمک کنند. قوه‌ای که کارش تسلط بر غرایز و تمایلات حیوانی و تحریک غرایز عالی و انسانی اوست (همان، ج ۳، ص ۳۵۷). به عبارت دیگر، فلسفه نبوت، هدایت انسان بوده و انسان هدایت‌یافته کسی است که عقلش بر سایر قوا و مراتب وجودی او تسلط یابد. عقل باید بر این بدن و بر این شخصیت حکومت کند و به هر کدام سهمی بدهد. این، معنای نظام دادن به غرایز است (همان، ج ۲۱، ص ۱۸۶). لذا می‌توان گفت سعادت، به فعلیت رسیدن همه استعدادهایی است که در متن خلقت انسان قرار دارد، به عبارتی همه استعدادهای مادی و معنوی انسان؛ ولی با حفظ تعادل. چون ممکن است یکی از استعدادها طوری به فعلیت برسد که مانع رسیدن استعدادهای دیگر به کمال شود (همان، ج ۱۳،

ص ۸۲۵). آیا می‌توان چنین موجود ناموزونی را انسان کامل نامید؟ آیا انسان کامل کسی است که فقط عابد محض، آزاده محض، عاشق محض، عاقل محض است؟ نه، هیچ‌کدام انسان کامل نیست. انسان کامل انسانی است که همه این ارزش‌ها در حد اعلی و هماهنگ با یکدیگر در او رشد کرده باشد (همان، ج ۲۳، ص ۱۱۹). انسان کامل انسانی است که همه ارزش‌های انسانی در او رشد کنند و هیچ‌کدام بی‌رشد نماند و همه هماهنگ با یکدیگر رشد کنند و رشد هرکدام از این ارزش‌ها به حد اعلی برسد (همان، ص ۱۱۲). برای معرفی اقسام تربیت آسیب‌زا ابتدا به دو نوع تربیت اشاره می‌شود: اول تربیتی که استعداد‌های درونی انسان، مرتباً را برای رساندن به هدف دیگری در نظر نگرفته است، و دوم تربیتی که به استعداد‌های درونی او توجه دارد.

براساس نظریه فطرت، تربیت نوع اول نادرست است؛ اما نوع دوم تربیت که هم‌راستای نظریه فطرت است، می‌تواند سه حالت داشته باشد: (۱) برخی از استعداد‌های او سرکوب شود یا معطل باقی بماند؛ (۲) توازن و تناسب میان استعداد‌های به فعلیت رسیده وجود نداشته باشد و (۳) همه کمالات به صورت متوازن موجود باشند، ولی رشد کافی نکرده باشند. نوع اول تربیت غیرانسانی بوده و سه حالت نوع دوم تربیت ناقص نامیده می‌شود. اقسام انسان ناقص را می‌توان اینگونه توصیف کرد:

اگر اعضای بدنی انسان شکل نگرفته باشد، مانند کسی است که یک انگشت ندارد ناقص و ناتمام است. اگر اعضاء به تمامیت رسیده باشد، اما دچار اختلال باشد، مانند کسی است که دچار شکستگی دست شده و ترکیب دست او از حالت صحیح خارج شده و معیوب و بیمار است. در نهایت اگر پیکر او سالم و تمام است، ولی به اوج توانمندی خود نرسیده باشد، مانند کسی است که دستش ضعیف و توان بلند کردن وزنه را ندارد، ناقص و ناکامل است. در حوزه روحی نیز چنین است. اگر استعدادی در فرد به فعلیت نرسیده باشد، مانند کسی است که اساساً به دنبال حقیقت نیست، در نتیجه ناقص است.

اما اگر استعدادی در او مانع از رشد صحیح استعداد دیگر شده و در نتیجه رشد متوازن او را دچار اختلال کرده باشد، مانند کسی است که قدرت طلبی او مانع از رشد حقیقت‌جویی شده، معیوب و بیمار است. در نهایت اگر کسی همه استعداد‌های او به صورت متوازن به فعلیت رسیده، ولی رشد کافی نکرده و به اوج نرسیده باشد، به مقام انسان کامل راه نیافته است. در ادامه چهار نوع تربیت‌های آسیب‌زا بررسی می‌شود.

۳-۱-۱. تربیت غیرانسانی

لازمه نظریه فطرت این است که حرکت انسانی، سمت‌وسوی مشخصی دارد و آفرینش او دارای استعدادها و اقتضانات معینی است. بر این اساس، اگر تربیت انسان، رساندن او به هدف خودش است،

نباید مقصدی را خارج از جهت‌گیری فطری و ظرفیت‌های درونی او برایش در نظر گرفت. در صورتی که تربیت، مسیری غیر از صراط فطرت و غایتی غیر از به فعلیت رساندن استعدادهای خود او داشته باشد؛ انحراف از انسانیت رخ خواهد داد و چنین تربیتی را نمی‌توان تربیت انسانی دانست. همه کسانی که اهدافی مانند مفید بودن برای جامعه و رام بودن در برابر آن و... را به عنوان غایت تربیت معرفی می‌کنند؛ مانند دامداری هستند که بدون توجه به کمال گوسفند، او را اخته می‌کند تا چاق‌تر شود و گوشت بیشتری برایشان داشته باشد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۴۵۳-۴۵۴). یا مانند نجاری که بدون در نظر گرفتن استعداد و غایت درخت، آن را قطع کرده و طرح خود را بر چوب تحمیل می‌نماید (همان، ۱۳۷۶، ج ۱۵، ص ۱۴۰).

این کار بیش از اینکه به تربیت انسان شبیه باشد، به فعالیت صنعتی شباهت دارد؛ چرا که صنعتگر هدف خاصی را برای ماده‌ای که در دست دارد، مدنظر می‌گیرد و به غایات آن شیء توجه نمی‌کند (همان، ج ۲۲، ص ۸۵۱)؛ اما مربی، می‌بایست با استعدادهای متربی آشنا باشد و در جهت رشد استعدادهای وی او را رشد دهد (همان، ج ۱۵، ص ۱۳۹). در واقع تربیت اصیل و حقیقی باید تابع و پیرو فطرت، یعنی تابع و پیرو طبیعت و سرشت شیء باشد. اگر بنا باشد يك شیء شکوفا شود، باید کوشش کرد همان استعدادهایی که در آن است بروز و ظهور کند (همان، ج ۲۲، ص ۷۱۶). این در صورتی است که اگر انسان دارای فطرت و نهاد خاصی نباشد؛ تربیت به معنای ساختنی خواهد بود که صنعتگر به هر نحو که بخواهد می‌سازد و ماده را به هر شکلی که مقصود او باشد، درمی‌آورد (مطهری، ۱۳۹۸، ص ۱۰). در نتیجه، یکی از اقسام تربیت آسیب‌زا، تربیتی است که در آن اهداف بیرونی مربی جایگزین غایت کمالی متربی می‌شود و به جای اینکه زمینه را برای رشد انسان کامل فراهم کند، موجودی که خود در ذهن خود ساخته را می‌تراشد.

۳-۱-۲. تربیت انسان ناتمام

تمام در جایی گفته می‌شود که يك چیزی اجزایش باید پشت‌سر یکدیگر بیاید؛ تا وقتی که هنوز همه اجزایش مرتب نشده، می‌گوییم ناقص است. وقتی که آخرین جزئش هم آمد، می‌گوییم تمام شد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۷۵۵). برای مثال اگر ساختمان یک مسجد، نیاز به شبستان دارد و آن نیز به دیوار، سقف و پنجره، وقتی همه آن‌ها فراهم شد، می‌گوییم ساختمان مسجد تمام شد (همان، ج ۲۳، ص ۹۸). انسان نیز تا وقتی اجزاء انسانیت او تمام نشده باشد، ناتمام است. این تعبیر از جهت جسمی برای انسانی به کار می‌رود که همه اجزاء بدنی او شکل نگرفته باشد. مثلاً يك نوزاد اگر فاقد يك عضو باشد، يك انسان ناقص‌الخلقه است، به معنی اینکه تامّ الخلقه نیست (همان، ج ۶، ص ۷۷۰). از جهت

روحی نیز اگر کسی فاقد یک یا چند بعد از ابعاد روحی و وجودی انسان باشد و به تعبیر دیگر فاقد یکی از کمالات انسانی باشد، او را انسان ناقص به معنای انسان ناتمام می‌خوانیم. انسان‌های تک‌بعدی و انسان‌های چندبعدی، انسان کامل اسلامی نیستند؛ اولین شرط انسان کامل اسلام، همه‌جانبه بودن و تمام بودن است. به باور شهید مطهری انسان کامل فلاسفه، از این جهت که آن‌ها سایر جنبه‌های کمالات انسانی را نادیده گرفته‌اند و همه کمالات انسان را در کمال عقلی او جستجو کرده‌اند، انسان نیمه کامل و انسان ناقص است. چنین انسانی خوب می‌داند ولی موجودی است خالی از شوق، خالی از حرکت، خالی از حرارت، خالی از زیبایی، خالی از همه چیز؛ فقط می‌داند. آن موجودی که تمام هنرش این است که خوب می‌داند و دانستنش هم تمام هستی را فرا می‌گیرد، انسان کامل اسلام نیست، بلکه انسان نیمه کامل اسلام است (همان، ج ۲۳، ص ۱۹۵).

تربیت تمام، علاوه بر علم و عقل، برای هنر و زیبایی، اخلاق و فضیلت، ابتکار و خلاقیت، آزادی و امنیت، عشق و پرستش، جامعه و خانواده، سلامت و قدرت و... نیز برنامه دارد. سلامت، یک سرمایه زندگی است، امنیت، ثروت، علم و معرفت، عدالت اجتماعی، داشتن همسر و فرزندان صالح، داشتن دوستان شایسته و صمیمی، تربیت عالی، سلامت روح و روان نیز همین‌طور. همه اینها سرمایه‌های زندگی به‌شمار می‌روند. هرکدام از اینها که نباشد، نقصی در سعادت و کمال انسان خواهد بود و انسان یکی از سرمایه‌ها را از کف داده است (همان، ص ۷۶۰). به‌طور کلی هر قسمتی از قسمت‌های وجود انسان، چه حیوانی‌اش (یعنی مشترکات انسان و حیوان) و چه انسانی محض، اگر تعطیل شود، او یک انسان ناقص است (همان، ج ۲۲، ص ۸۹۲). هیچ نظام تربیتی اجازه ندارد هیچ قوه‌ای از قوای انسان را نابود کند. به باور شهید مطهری ما در تعبیرات اسلامی کلمه نفس‌کشی نداریم [بلکه معمولاً] صحبت از تهذیب و اصلاح نفس است (همان ج ۲۳، ص ۲۰۹-۲۱۰). اسلام اجازه نمی‌دهد به بهانه رشد اخلاق، به بدن ظلم کنیم و نفس را نابود سازیم. اساساً انسان کامل اسلام، دارای جسم قوی بوده و تربیت بدنی جایگاه مهمی در اندیشه اسلامی دارد (همان، ج ۲۲، ص ۸۵۳). از این‌رو است که وقتی پیامبر اسلام (ص) می‌بیند مردم از جنبه‌های دنیایی زندگی فاصله گرفته‌اند، به آنها می‌فرماید: «من که پیغمبر شما هستم، این‌طور نیستم؛ هیچ وقت همه شب تا صبح را عبادت نمی‌کنم، قسمتی از آن را استراحت می‌کنم، می‌خوابم. من به خاندان و همسران خود رسیدگی می‌کنم، هر روز روزه نمی‌گیرم، بعضی روزها روزه می‌گیرم، روزهای دیگر را حتماً افطار می‌کنم. کسانی که این کارها را پیش گرفته‌اند، از سنت من خارج هستند». پیغمبر (ص) وقتی احساس می‌کند یک ارزش از ارزش‌های اسلامی سایر ارزش‌ها را در خود محو می‌کند، یعنی جامعه اسلامی به یک طرف مد پیدا کرده است، شدیداً با آن مبارزه می‌کند (همان، ج ۲۳، ص ۱۵۵).

تربیت، به دنبال ساختن انسان است و انسانیت انسان به روح و فطرت او وابسته است؛ اگرچه جسم و تربیت جسمانی از آن جهت که بخشی از وجود انسان است، اهمیت دارد، ولی اصل و حقیقت وجود انسان، ماوراء آن است و در هنگام تراحم باید این اصل در نظر گرفته شود. در نظر شهید مطهری ممکن است انسانی از نظر بدن، ساختمان مغز، اعصاب، قلب و کبد و غیره کاملاً سالم باشد، ولی از نظر دیگر که مربوط به روح و روان است، ناسالم، معیوب و آفت‌خورده باشد و یا بالعکس از لحاظ تن بیمار و از لحاظ روح، کاملاً سالم باشد (همان، ج ۲، ص ۱۱۴). اگر انسانی کور، کر، افلیج، بدشکل و یا کوتاه قد باشد، برای او از نظر فضیلت و شخصیت و انسانیت نقصی به حساب نمی‌آید (همان، ج ۲۳، ص ۱۰۰)؛ چرا که حقیقت شخصیت انسان به روح است، و نه جسم.

۳-۱-۳. تربیت انسان ناسالم

قبل از اینکه بخواهیم انسان کامل تربیت کنیم، ابتدا می‌بایست سالم یا معیوب بودن را مشخص کنیم. وقتی اختلالاتی در ترکیبات روحی فردی صورت بگیرد و بیمار شود، وی از حیث روحی، انسانی معیوب است (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۹۸). قرآن در موارد مختلف گاه‌وبی‌گاه به بعضی از بیماری‌های دل اشاره کرده است. بیماری استکبار، بیماری تعصب نسبت به عقاید کهنه، بیماری پیروی از نیاکان، بیماری پیروی از کبرا و بزرگان، نمونه‌هایی از بیماری‌های روح است (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۶، ص ۱۳۹). از جهت جسمی نیز اگر یک یا چند عضو بدن به‌گونه‌ای دچار اختلال شود که به ترکیب جسمی انسان لطمه وارد کند، از آن فرد به عنوان معیوب یا بیمار یاد می‌شود. شاید بتوان سلامت را یکی از شئون مفهوم عام عدالت در نظر گرفت که وقتی چیزی از حالت معتدل خود خارج می‌شود، در واقع معیوب شده است. در اندیشه شهید مطهری، عدالت به معنی قرار گرفتن هر چیز سر جای خود و رعایت حق و استحقاق است، و نه به معنی تساوی و تشابه (همان، ج ۱، ص ۸۶). برای فهمیدن جایگاه هر چیز، باید حق هر چیز در نسبت با غایت آن معلوم شود و اگر بخواهیم تربیتی عادلانه داشته باشیم، باید به همه قوا متناسب با هدف خلقت انسان پردازیم. چون هر قوه و استعدادی برای هدف و غایتی ساخته شده است. ما اگر بخواهیم بفهمیم که يك قوه در حد وسط یا افراط و یا تفریط است، باید این جهت را کشف کنیم که این قوه اصلاً برای چه آفریده شده؟ آنچه که برای آن آفریده شده، حد وسط است، بیشتر از آن افراط و کمتر از آن تفریط است (همان، ج ۲۲، ص ۷۶۰).

در تربیت اسلامی، هم جسم و هم روح انسان باید رشد یابد؛ اما این بدان معنا نیست که به هر دو بعد باید به صورت یکسان و یک اندازه پرداخت. هدف خلقت انسان، شکوفایی فطرت و تکامل انسانیت اوست و تربیت جسم، خیال، شهوت و غضب و... اگرچه ضروری است، اما همگی مقدمه تعالی حقیقت انسانی

اوست. در عین حال، این رشد روحانی و تربیت عقلانی نباید به گونه‌ای تأمین شود که ظلمی به دیگر ابعاد صورت گیرد. به باور شهید مطهری اسلام نمی‌گوید طبیعت نفسانی و استعداد‌های فطری طبیعی را باید نابود ساخت، اسلام می‌گوید نفس اماره را باید نابود کرد. نفس اماره نماینده اختلال و بهم خوردگی و نوعی طغیان و سرکشی است که در ضمیر انسان به علل خاصی رخ می‌دهد (همان، ج ۱۹، ص ۶۵۴-۶۵۵). به تعبیر دیگر، دین مبارزه با شهوات به معنای کشتن شهوات نیست؛ دین اداره کردن، تدبیر کردن و مسلط بودن بر شهوات است. کمال انسان در انسانیت، در عواطف عالی، احساسات بلند او است، در حقیقت جویی و حق‌جویی و حق‌طلبی او است (همان، ج ۲۴، ص ۳۴۷). وظیفه دین، ادای به اندازه حق شهوت و حیوانیت، در عین تعالی‌گرایی‌های فطری انسان، از طریق حاکمیت عقل بر سایر قواست.

روشن است که معنای این سخن افراط در عبادت نیست. عبادت یعنی همان خلوت با خدا، نماز، دعا، مناجات، تهجد، نماز شب و مانند آن که جزء متون اسلام است و از اسلام حذف شدنی نیست و یک ارزش واقعی است. ولی اگر مراقبت نشود، به حد افراط به سوی این ارزش کشیده می‌شود؛ یعنی اساساً اسلام فقط می‌شود عبادت کردن، فقط می‌شود مسجد رفتن، نماز مستحب خواندن، دعا خواندن. اگر جامعه در این مسیر به حد افراط برود، همه ارزش‌های دیگر آن محو می‌شود. وقتی به این جاده کشیده شدند، دیگر نمی‌توانند تعادل را حفظ کنند. چنین شخصی نمی‌تواند بفهمد که خدا او را انسان آفریده و فرشته نیافریده است. اگر فرشته بود، باید از این راه می‌رفت. انسان باید ارزش‌های مختلف را به‌طور هماهنگ در خود رشد دهد (همان، ج ۲۳، ص ۱۱۴). در تربیت سالم، انسان باید حد هر نیرویی را نگاه بدارد و بفهمد که آن قوه و نیرو چه مقدار لازم دارد، نه بیشتر بدهد و نه کمتر، چنانکه راجع به بدن قضاوت می‌کند. اگر انسان به قوا و نیروهای روحی خودش نرسد، یعنی به بعضی زیادتر برسد و به بعضی دیگر کمتر و آن‌ها را گرسنه نگه دارد، در قوا و نیروهای روحی اختلاف، بی‌نظمی و آشفتگی پیدا می‌شود. این را بیماری روحی می‌گویند؛ یعنی زیادتر از حد به قوه‌ای رساندن (همان، ج ۲۱، ص ۲۲۹). برای نمونه اگر انسانی فقط یکی از عضوهای بدنش رشد کند و سایر اندام‌ها رشد نکنند، رشدی کاریکاتوری دارد. در واقع این فرد رشد داشته، اما رشدی ناهماهنگ و ناموزون. در بعد روحانی نیز همین‌طور است. انسان به همه قوای روحی خود نیاز دارد، به شهوت، به غضب، به همه قوای دیگر نیاز دارد؛ همچنانکه یک سلسله نیازهای دیگر روحی و معنوی دارد که همه باید باشد. عدالتی که از جنبه اخلاقی می‌گویند، همین تعادل و توازن روحی است و اینکه همه قوا در حد اعتدال باشند (همان، ج ۸، ص ۵۴۵).

درواقع همین‌طور که صحت و سلامت بدن یک امر نسبی نیست و به تعادل ترکیبات بدن برمی‌گردد، صحت و سلامت خلق و روح انسان هم یک امر نسبی نیست و به تعادل و توازن عناصر روحی برمی‌گردد

(همان، ج ۲۱، ص ۴۴۳). به‌طور کلی به باور شهید مطهری مکتب تربیتی انسانی، مکتبی است که هدف آن بیرون از خود انسان نیست، بلکه براساس به کمال رساندن انسان است. این مکتب باید براساس پرورش استعدادها و نیروهای انسانی و تنظیم آنها باشد؛ یعنی حداکثر کاری که این مکتب می‌تواند انجام دهد، دو چیز بیشتر نیست: یکی اینکه در راه شناخت استعدادهای انسانی انسان و پرورش دادن آنها و نه ضعیف کردن آنها کوشش کند، و دوم اینکه نظامی میان استعدادهای انسانی برقرار نماید که چون انسان از یک نوع آزادی خاصی در طبیعت برخوردار است، در اثر این نظام هیچ‌گونه افراط و تفریطی حکم فرما نباشد؛ یعنی هر نیرو و استعدادی حظّ خودش را ببرد و به بقیه تجاوز نکند (همان، ج ۲۲، ص ۸۵۲-۸۵۳). این نظریه می‌گوید اگر این قوا که حد آنها را با معیار غایت می‌توان شناخت، هرکدام در آن حدی که باید باشند، در مجموع روح انسان زیبا می‌شود و اگر غیر از این باشد، انسان روحی زشت پیدا می‌کند (همان، ص ۷۶۰). شاید این زشتی، مهم‌ترین نوع تربیت آسیب‌زا باشد. این یک نکته‌ای است که غالباً جامعه‌ها از راه گرایش صددرصد به باطل، به گمراهی کشیده نمی‌شوند، بلکه از افراط در یک حق به فساد کشیده می‌شوند (همان، ج ۲۳، ص ۱۱۴).

۳-۱-۳-۱. چهره تربیت متوازن

پس از تبیین مفهومی تربیت انسان ناسالم، شایسته است توصیفی از چهره تربیت متوازن ارائه دهیم تا معیاری برای تشخیص تربیت آسیب‌زا باشد. به‌طور کلی، تلاش مربی باید این باشد که مرتبه بالای وجود متری بالاً و مرتبه پایین وجود او در پایین قرار گیرد. ساحتی که باید فرمانده باشد، دستور دهد و ساحتی که باید عمل کند، اطاعت نماید. این همه کاری است که در تربیت اسلامی باید صورت گیرد. قرار نیست فرآیند تربیتی در خلقت و فطرت متری دست ببرد؛ بلکه باید کاری کند که هر قوه‌ای سر جای خود باشد. کار مربی این است که اجازه ندهد توازن و تعادلی که لازمه سلامت روحی و قلبی انسان است، به دلایل گوناگون از بین برود. معنای این سخن آن است که مرتبه عقلی و فطری انسان، بالاسر سایر قوا و ساحت وجودی او باشد و همه قوا ذیل او فعالیت کنند. انسان ترکیبی از عقل و شهوت است و پهنه وجودش صحنه کشمکش قوای سفلی و علوی است. او برای اینکه بتواند بدون مزاحم به سوی بالا سفر کند، باید کاری کند که جنبه سفلی نفس که نفس اماره نامیده می‌شود، مطیع و تسلیم جنبه علوی و عقلی وی گردد که نفس مطمئنّه نامیده می‌شود (همان، ج ۷، ص ۱۲۹). به‌عبارت دیگر، در میان قوا و غرایز انسان تعادل و توازن برقرار باشد و این قوا و غرایز تحت حکومت قوه عاقله باشد. به‌عبارت دیگر، مسلط بودن عقل بر جمیع قوای شهوانی، غضبی، وهمی و به اصطلاح امروز بر جمیع غرایز و تمایلات، به‌طوری که عقل حظّ و سهم هر قوه‌ای را به آن قوه بدهد، بدون افراط و تفریط، بدون اینکه حق قوه‌ای را ضایع کند و یا

به آن بیش از حقش بدهد (همان، ج ۲۹، ص ۳۷۷). با این توضیحات، می‌توان غایت کمال انسانی را در حکومت عقل بر وجود آدمی معرفی کرد. به باور شهید مطهری در حکومت عقل هرچند محرکات غریزی، انسان را به طرف عمل برمی‌انگیزد، ولی این فرصت و آزادی برای انسان باقی است که به تأمل و تفکر و سنجش و محاسبه بپردازد و حاصل جمع مصالح و مفاسدی که این عمل از هر لحاظ دربردارد را در نظر بگیرد و سپس به ترجیح جانب فعل یا ترك بپردازد (همان، ج ۶، ص ۶۲۰). در چنین شرایطی برای رشد عقل نیاز نیست که سایر قوا تضعیف شوند؛ چراکه عقل به حقوق سایر قوا تجاوز نمی‌کند و سهم هر یک را به اندازه خود می‌دهد (همان، ج ۱۵، ص ۴۰۵).

۳-۱-۴. تربیت انسان ناکامل

انسان ناکامل انسانی است دارای همه ابعاد وجودی خود، و ترکیب این ابعاد نیز متوازن و صحیح است؛ اما هنوز اوج نگرفته و به تعالی و رشدی که برای او موردنظر است، دست نیافته است. ناقص در مقابل تمام، یعنی کمبود در اصل وجود دارد و ناقص در مقابل کامل آن است که به مرحله رُقاء خود نرسیده است (همان، ج ۱، ص ۲۹۸). اگر مثلاً شکل‌گیری اجزای پای یک نوزاد تمام شده باشد؛ اما توان راه رفتن نداشته باشد؛ بدین معناست که هنوز به کمال خود نرسیده است. در بعد روحی نیز انسان تمام می‌تواند کامل باشد، کامل‌تر باشد و از آن هم کامل‌تر تا به آن حد نهایی که انسانی از آن بالاتر وجود ندارد برسد که او را انسان کامل که حد اعلای انسان است، می‌نامیم (همان، ج ۲۳، ص ۹۸). پس از تربیت انسان تمام و سالم، باید کمالات همه‌جانبه و متوازن وی را در ابعادی وسیع‌تر و در اعماقی ژرف‌تر نهادینه کنیم. هنگامی که مرتبی مراتب ممکن را طی کند، کامل می‌شود؛ در نتیجه تمام در مقایسه با اجزاء و کامل در مقایسه با مراتب و درجات است (همان، ج ۱۵، ص ۲۱۵).

۳-۲. چهره تربیت کامل

شهید مطهری بر این باور است که برنامه تربیتی اسلام، منجر به تربیت انسان کامل می‌شود. حال برای تربیت افراد به منظور نیل به کامل شدن، ابتدا باید بدانیم انسان کامل چگونه است، چهره روحی و معنوی انسان کامل چگونه چهره‌ای است، سیمای معنوی انسان کامل چگونه سیمایی است و مشخصات انسان وی چیست (همان، ج ۲۳، ص ۹۶). در اندیشه شیعه چهارده انسان پاک که مقام ولایت و امامت مطلقه دارند، به عنوان عالی‌ترین مصادیق انسان کامل شناخته می‌شوند و پیشوای همه انسان‌های متکامل دیگرند. پیغمبر یعنی انسان کامل، علی یعنی انسان کامل، حسین یعنی انسان کامل، زهرا یعنی انسان کامل؛ یعنی مشخصات بشریت را دارند با کمال عالی مافوق ملکی؛ یعنی مانند يك بشر گرسنه می‌شوند غذا می‌خورند، تشنه می‌شوند آب می‌خورند، احتیاج به خواب پیدا می‌کنند، بچه‌های خودشان را دوست

دارند، گزینه جنسی دارند، عاطفه دارند، و لذا می‌توانند مقتدا باشند. اگر اینگونه نبودند، امام و پیشوا هم نبودند (همان، ج ۱۶، ص ۴۰). در این میان، معمولاً امیرالمؤمنین (ع) که جانشین پیامبر، همسر حضرت زهرا و پدر و سید سایر ائمه هستند، به عنوان نماد این چهارده نفر معرفی می‌شوند و گفتگو از انسان کامل، نام ایشان را به ذهن‌ها می‌آورد. به باور شهید مطهری علی (ع) پیش از آنکه امام عادل برای دیگران باشد و درباره دیگران به عدل رفتار کند، خود شخصاً موجودی متعادل و متوازن بود، و کمالات انسانیت را با هم جمع کرده است. هم اندیشه‌ای عمیق داشت و هم عواطفی رقیق و سرشار. کمال جسم و کمال روح را توأم داشت. شب، هنگام عبادت از ماسوی می‌پرید و روز در متن اجتماع فعالیت می‌کرد. روزها چشم انسان‌ها مواسات و از خودگذشتگی‌های او را می‌دید و گوش‌هایشان پند و اندرزها و گفتارهای حکیمانه‌اش را می‌شنید و شب چشم ستارگان اشک‌های عابدانه‌اش را می‌دید و گوش آسمان مناجات‌های عاشقانه‌اش را می‌شنید. هم مفتی و هم حکیم بود. هم عارف و هم رهبر اجتماعی بود، هم زاهد و هم سرباز، هم قاضی و هم کارگر، هم خطیب و هم نویسنده بود. بالأخره به تمام معنی با همه زیبایی‌هایش يك انسان کامل بود (همان، ج ۱۶، ص ۲۱۷-۲۱۸).

۴. نتیجه‌گیری

سؤال اصلی پژوهش حاضر آن بود که در فرایند تربیت انسان کامل چه تربیت‌های آسیب‌زایی می‌توانند ظهور پیدا کنند و مسیر تربیت انسان کامل را با اختلال مواجه نماید. از منظر استاد مطهری تربیت‌های آسیب‌زا به چند دسته تقسیم می‌شوند. برای دسته‌بندی انواع تربیت‌های آسیب‌زا ابتدا نظریه انسان کامل از دیدگاه شهید مطهری مورد بررسی قرار گرفت. بر این اساس، انسان ذاتاً موجودی است متحرک که حرکت وجودی خود را از پایین‌ترین مرتبه عالم شروع می‌کند و به سوی کمال مطلق در حرکت است. هر انسانی، انسان بالقوه است. انسان بالفعل آن است که آن ارزش‌های انسانی در او رشد و کمال پیدا کرده است. هر گامی که به سوی غایت هستی خود برمی‌دارد و هر استعدادی که از او به فعلیت می‌رسد، واجد کمالی شده است. اما نکته اساسی آن است که در تربیت اسلامی هیچ‌کدام از این استعدادها و نیازها نباید به صورت مهمل و معلق رها شود. اگر مطلق‌طلبی فطری انسان که در همه قوای او وجود دارد، به درستی هدایت نشود، هر قوه‌ای که قدرت بیشتری بیابد، به قوای دیگر تجاوز کرده و چهره‌ای نامتوازن و خطرناک از انسان خواهد ساخت. بر این اساس می‌توان گفت، سعادت، به فعلیت رسیدن همه استعدادهایی است که در متن خلقت انسان قرار دارد و کسی که همه کمالات را در حد اعلی به صورت متوازن داشته باشد، انسان کامل است. تربیت زمینه‌سازی برای پیمودن درست این مسیر فطری است؛ اما گاهی اقداماتی به نام تربیت صورت می‌گیرد که نتیجه‌ای خلاف خواهد داشت. در پژوهش حاضر برای معرفی اقسام تربیت آسیب‌زا،

ابتدا به دو نوع تربیت اشاره شد: اول تربیتی که بدون در نظر گرفتن استعداد‌های درونی انسان، او را برای رساندن به هدف دیگری که در نظر گرفته آماده می‌کند و دوم تربیتی که به استعداد‌های درونی او توجه دارد. برگزیدن نوع اول تربیت مستلزم طی مسیری غیر از صراط فطرت و غایتی غیر از به فعلیت رساندن استعداد‌های درونی انسان است که در نهایت انحراف از انسانیت رخ خواهد داد و چنین تربیتی را نمی‌توان تربیت انسانی دانست. در اندیشه شهید مطهری، عدالت به معنی قرار گرفتن هر چیز سر جای خود و رعایت حق و استحقاق است، نه به معنی تساوی و تشابه. لذا، تربیت همه قوای انسانی بدان معنا نیست که به هر بعد باید به صورت یکسان و یک اندازه پرداخته شود. در نهایت، تربیت ناکامل، آخرین قسم از تربیت‌های آسیب‌زا مبتنی بر نوع دوم تربیت بود. در تربیت ناکامل نه تنها تمام ساحات وجودی انسان مورد توجه قرار گرفته‌اند، بلکه شرط توازن نیز برقرار است. ترکیب این ساحات وجودی نیز متوازن است؛ اما تربیت به همین جا ختم شده است و سیر آدمی در مراتب بالاتر وجودی مورد غفلت قرار گرفته و رشد و تکامل بیشتر این ساحات دنبال نمی‌شود. یکی از آسیب‌های تربیت آن است که یک یا چند بعد از ساحات وجودی انسان مغفول می‌ماند یا نابود می‌شود. آسیب شایع‌تر آنکه توازن میان رشد همه‌جانبه رعایت نمی‌شود و شخصیتی کاریکاتوری می‌سازد. حال می‌گوییم گاهی برای به هم نخوردن ترکیب و توازن رشد قوا، اجازه حرکت و سرعت در مسیر تعالی را به متربی نمی‌دهیم. برای مثال می‌توان به ماکتی اشاره کرد که همه اجزاء یک ساختمان را با همان نسبت‌ها، ولی در اندازه‌های کوچک‌تر دارد. تمامیت اجزاء و توازن نسبت‌های آن درست است، لیکن اندازه مطلوب را ندارد.

در رویکرد تربیت اسلامی تمام اجزاء انسانیت وجود دارد، نسبت آن‌ها با یکدیگر نیز متوازن بوده و هیچ‌کدام دچار افراط و تفریط نیست، حالا باید همین شاکله را بزرگ‌تر و عمیق‌تر کرد. فرآیند تکامل و تعمیق انسان تدریجی است و کسانی که مسیر تعالی همه‌جانبه و متوازن را می‌پیمایند، در هر لحظه از حرکت خود، در نقطه‌ای از این صراط مستقیم قرار دارند. در نتیجه، بسته به اینکه از چه زمانی و با چه توشه‌ای و چه سرعتی راه افتاده باشند، دارای درجات گوناگونی از حقیقت انسان کامل هستند. انسان کامل اسلامی فقط یک انسان ایده‌آل و خیالی و ذهنی نیست که در خارج وجود پیدا نکرده باشد؛ انسان کامل، هم در حد اعلی و هم در درجات پایین‌تر، در خارج وجود پیدا کرده و هر انسان سالم تمامی که در حال حرکت تکاملی است را می‌توان در مرتبه خود، انسان کامل یا انسان متکامل نامید. طبیعتاً افرادی که حد وسط هستند، از نظر قرآن مطلوب نیستند. آن‌ها انسان ایده‌آل و مطلوب قرآن نیستند؛ این بدان معنا نیست که سالم نیستند یا کمالی ندارند؛ بلکه انسان ایده‌آل، انسانی است که رشد متوازن و همه‌جانبه او در عالی‌ترین حد ممکن صورت پذیرفته و به آستانه کمال مطلق رسیده باشد.

— منابع —

- آذربایجانی، مسعود (۱۳۷۵). انسان کامل (مطلوب) از دیدگاه اسلام و روانشناسی. نور، شماره ۹. ادیبی، حسین (۱۳۵۶). *زمینه انسان‌شناسی*. تهران: لوح.
- جرجانی، علی بن محمد؛ ابن عربی، محمدبن علی (۱۳۷۰). *التعریفات*. تهران: ناصرخسرو، ج ۱. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵). *هدایت در قرآن*. قم: اسراء.
- دلبری، سید محمد (۱۳۹۰). آسیب‌شناسی تربیت دینی از دیدگاه شهید بهشتی. *زمانه*، شماره ۶۲. رامشت، شهرام؛ صداقت‌زاده، میثم (۱۴۰۱). بررسی شخصیت‌های حاصل از عدم شکل‌گیری صحیح چرخه ظاهر و باطن در تربیت دینی براساس اندیشه شهید مطهری. *نظریه و عمل در تربیت معلمان*، ۸ (۱۴).
- رامشت، شهرام؛ صداقت‌زاده، میثم (۱۴۰۲). واکاوی معنای تربیت براساس خوانش شهید مطهری از نظریه فطرت. *تربیت اسلامی*، ۱۸ (۴۶).
- رایکمن، ریچارد (۱۳۹۳). *نظریه‌های شخصیت*. تهران: ارسباران.
- زینتی، علی (۱۳۸۹). انسان کامل از دیدگاه روانشناسی و صدرالمتألهین. *معرفت*، شماره ۳۸. فیست، جس؛ گریگوری، جی (۱۳۹۰). *نظریه‌های شخصیت*. ترجمه سیدیحیی محمدی. تهران: روان.
- کاویانی، دیفه؛ نوروزی، رضاعلی (۱۳۹۷). آسیب‌شناسی تربیت دینی در حیطه خانوادگی از منظر نهج‌البلاغه. *معرفت*، شماره ۲۵۴.
- مزلو، آبراهام (۱۳۶۷). *روانشناسی شخصیت سالم*. ترجمه شیوا رویگریان. تهران: هدف.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۶). *مجموعه آثار استاد شهید مطهری*. تهران: صدرا، ج ۲۱-۲۴، ۲۷، ۶-۷، ۱۵-۱۶، ۲۱، ۱-۳، ۱۳، ۴، ۲۶، ۱۹، ۸، ۲۹.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۸). *یادداشت‌های استاد مطهری*. تهران: صدرا، ج ۱.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۸). *فطرت در قرآن*. تهران: صدرا.
- نسفی، عزیزالدین (۱۳۸۴). *انسان کامل*. تهران: طهوری.
- نصری، عبدالله (۱۳۷۱). *سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب*. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.

Allport, G. (1955). *Basic Considerations For Psychology of Personality*. YateUniversity Press.

Jung, C.G. (1961). *Two Essays on Analytical Psychology*. New Yourk, Meridian.